

## جنگهای صدام حسین

نویسنده: عباس کلیدر

مترجم سیداصغر کیوان حسینی

### چکیده

عراق از جمله کشورهای خاورمیانه است که به شدت دچار بحرانهای ناشی از عدم تجانس و فقدان یکپارچگی در میان گروهها و اقوام ملی است. وجود اقلیتهای گوناگون نژادی، قومی و مذهبی در قالب مسلمانان (شیعه و سنی)، اعراب، اکراد، ترکمنها، مسیحیان و یهودیان، از ابتدای شکل‌گیری این دولت، مصادف با فروپاشی امپراطوری عثمانی، همواره مانعی در راه تحقق وحدت و تجانس اجتماعی این کشور محسوب شده است. مقاله حاضر می‌کوشد که ضمن توجه و عنایت خاص به خصایص داخلی جامعه عراق، عملکرد صدام را در زمینه تکمیل و تثبیت قدرت سیاسی خود در داخل حزب بعث و متعاقب آن، در کلیت جامعه عراق، مورد نقد و تحلیل قرار دهد و همزمان در پی آن است که پیامدهای رویهٔ مزبور را در صحنه سیاست خارجی مورد بررسی قرار دهد.

\*\*\*\*\*

### مقدمه

پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی جمهوری اسلامی ایران و برقراری وضعیت آتش‌بس میان دو کشور ایران و عراق، گرچه از یک سو پایان بخش نبرد هشت ساله بود که از سوی رژیم بعثی عراق به ملت و دولت اسلامی ایران تحمیل شده

بود، اما از سوی دیگر دستمایه تجربی حاصل از این نبرد، بیانگر ضرورت طراحی و اجرای روند بدیع و متفنی از استراتژی پژوهشی و تحقیقاتی در نهادها و مراکز مطالعاتی [۱] کاربردی معطوف به حوزه امنیت ملی است. به عبارت دیگر؛ فراتر از تجربیات مربوط به طرح‌ریزیهای عملیاتی و تاکتیکی که به نوبه خود از دستاوردهای بسیار ارزشمند دوران دفاع مقدس محسوب می‌شود، سالهای جنگ تحمیلی منعکس کننده مقطعی خاص از فرایند تعارض میان انقلاب اسلامی ایران و ارزشهای حاکم بر ساختار نظام بین‌الملل است، چرا که در این سالها قدرتمندان جهانی بویژه ایالات امریکا از تمامی منابع و توانمندیهای موجود، در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی، برای ایجاد انفعال در جامعه و دولت ایران بهره بردند و در این میان، رژیم بعثی عراق به عنوان نوک پیکان سیاست مذکور، ایفای نقش می‌کرد. مسلماً پایان تهدیدات نظامی رژیم عراق، به معنای هاتمه یافتن امکان آغاز این قبیل تهاجمهای فیزیکی نسبت به سرزمین اسلامی نخواهد بود چنانکه حوادث اخیر در افغانستان و صف‌بندی نیروهای نظامی طالبان در نقاط همچونتر با مرزهای جمهوری اسلامی ایران مثال‌گویایی در این رابطه است. اما آنچه که در این زمینه و با توجه به فعالیتهای استراتژی مهار ایران که از سوی دولت آمریکا در سطح منطقه و جهان اعمال می‌شود، شایسته توجه خاص می‌باشد، این نکته ضروری است که اولین گام در راه صیانت از حدود و ثغور امنیت ملی ایران اسلامی، دستیابی به درکی منطقی و دیدگاهی جامع نبت به تمامی چالشهای منطقه‌ای است که بالقوه از استعداد و توانایی لازم برای تبدیل شدن به تهاجمی فیزیکی بر علیه مرزهای امنیتی ایران، برخوردارند. تحقیقاً تحقق شناختی جامع نسبت به تهدیدات امنیتی که در شرایط کنونی تمامی نقاط پیرامونی جمهوری اسلامی ایران را در بر گرفته است، منوط به اولاً حصول به اطلاعاتی مانع و جامع از ابعاد گوناگون تمهیدات مذکور می‌اشد و ثانیاً فراتر از مرحله «جمع‌آوری

اطلاعات و داده خام»، مساله طرح و ایجاد یک «الگوی مطالعاتی» که از قابلیت هدایت محققان به سوی استنتاجهای کاربردی در عرصه سیاستگذاری برخوردار باشد، ضرورتی اجتناب ناپذیر است.

مقاله حاضر، گرچه تا حدودی از خصایص کلی یک مقاله علمی، چون «وجود ارتباط و انسجام کاملاً منطقی» و «ارائه عنوان بندیهای راهبردی» محروم می‌باشد، اما از آنجا که سعی در نقد و تحلیل برخی از مهمترین آثار و ادبیات علمی مربوط به جامعه و دولت عراق و تحولات داخلی و سیاستگذاری خارجی آن، بویژه در مقطع ظهور صدام حسین در این کشور، دارد، اثری ارزشمند می‌باشد که در چارچوب دو نکته مذکور به عنوان ضروریات خدشه ناپذیر مطالعات امنیتی ملی، می‌تواند مورد توجه اندیشمندان و محققین در حوزه مطالعات و پژوهشهای راهبردی قرار گیرد. البته این مقاله در برخی موارد به ارائه تحلیلهای و قضاوتهایی سطحی و غیر واقع‌بینانه‌ای در مورد برخی مواضع و عملکردهای جمهوری اسلامی ایران، بویژه در مقطع جنگ تحمیلی، پرداخته است که سعی شده از طریق درج پاورقیهای مناسب، شبهات مطرح شده برطرف شود.

\* \* \* \* \*

از ابعاد گوناگون رویکرد صدام در مورد سیستمها و روشهای اعمال قدرت، نه موردی منحصر به فرد و نه حادثه‌ای ویژه در تاریخ عراق محسوب می‌شود. در واقع این امر محصول فرهنگ سیاسی حاکم بر سرزمینی است که توسل دائمی به ابزارهای خشونت‌آمیز را برای حل و فصل اختلافات سیاسی مجاز می‌داند. ناهمگنی و فقدان تجانس ملی در جامعه عراق، همواره به عنوان مانعی در برابر فرایند رشد و توسعه «احساس جامعه سیاسی» در میان عناصر متنوع سازنده آن،

نقش آفرین بوده است؛ جامعه‌ای که در حقیقت آمیزه‌ای اقلیتهای نژادی (قومی)، مذهبی و فرقه‌ای است و علاوه بر آن، هر یک از گروهها و اقوام موجود در آن، یعنی مسلمانان (شیعه و سنی) اعراب، اکراد، ترکمنها، مسیحیان و یهودیها، اهداف سیاسی گوناگونی را مورد توجه قرار داده‌اند. دولت دائماً در زمینه ایجاد بنیانهای عمومی در جهت تحقق حاکمین و اقتدار قانون، باناکامی مواجه بوده، به همین علت نتوانسته است که به کانون جاذب وفاداری و حمیا از سوی اقلیتهای موجود در جامعه تبدیل شود. بدین ترتیب؛ بی‌ثباتی ذاتی در جامعه عراق و گرایش آشکار به سوی اعمال زور و خشونت در مورد حل و فصل مناقشات سیاسی، ریشه در ناتوانی دولت مرکزی در زمینه توسعه و پیشبرد چارچوبی نهادی در جهت سازش دادن و حل و فصل اختلافات سیاسی دارد.

در همین خصوص، ایسمن و رایینوویچ در چرچوب کتاب: «قومیت‌گرایی، تکثرگرایی و دولت در خاورمیانه» که در زمینه بررسی سیاستهای قومی جامعه تکثرگرا، در میان دولتهای جدید خاورمیانه، نوشته شده است، می‌کوشند که ویژگیهای این قبیل سیاستها را که هر نوع فعالیت سیاسی را مجاز می‌داند و تمامی نهادهای وابسته (به سیاستهای قومی) را به عنوان نظم و ترتیبی (دپسپلین) خاص مطرح می‌سازد، تعریف کنند. البته در کتاب مذکور، مورد عراق تنها به صورت حاشیه‌ای آن هم در ضمن مقاله‌ای که از سوی چارلز سی. مک. دونالد نوشته شده است، مورد توجه قرار گرفته که در ضمن آن، اکراد و فرایند تحول در نگرشها و ایستارهای سیاسی آنان در دهه هشتاد، بررسی شده است.

در هر صورت، وجود دو مقاله و یک نتیجه‌گیری برجسته در کتاب مذکور، آن را به منبعی فوق‌العاده ارزشمند و در زمینه تجزیه و تحلیل «سیاستهای قومی» تبدیل کرده است. مقاله اول را ایلای کدوری در زمینه بررسی ارتباط میان قومیت‌گرایی، ملی‌گرایی و تکامل مفاهیم دوگانه اکثریت و اقلیت در دولتهای تازه

شکل گرفته در سطح منطقه تدوین کرده است. تکوین هویت ملی، کماکان به سبب آشفتگی حاکم بر درخواستهای ملی گرایانه گوناگون، تحت فشار قرار دارد. مشکل اساسی موجود این است که دولت سرزمینی، همیشه با الزامات ایدئولوژیک ملی‌گرایی تطابق ندارد و خود را به عنوان تنها بیان سیاسی مشروع از سوی مردم قلمداد می‌کند. مقاله دیگر را گابریل بن دور نوشته است، وی از آثار جامعه‌شناسانه ادوارد شلیس و کلیفورد گرتز استفاده می‌کند تا اولویت و برتری (نقش) وفاداریهای «اولیه» را در زمینه ابراز قومیت‌گرایی سیاسی شده نشان دهد، (عاملی که) باعث تضعیف کشورها در خاورمیانه بوده است.

در فصل نتیجه‌گیری میلنون ایسمن به این نکته توجه می‌کند که سیاستهای قومی، جهان سوم را در بر گرفته است. از هنگامی کهب سیاری از دولت‌ها، در آسیا و آفریقا به دنبال گذشته استعماریشان پدید آمدند، مرزهای ملی آنان، چیزی فراتر از انعکاس منافع امپراطوری اروپایی، اشغال وس لطفه‌گری نیست. همین‌الگو اما به شیوه آشکارتری در خاورمیانه نیز وجود دارد. در اثر ترتیبات مابعد استعماری، دولت سرزمینی، به عنوان «اقتدار سیاسی نوین» نسبت به سرزمین خود، ادعای کنترل انحصاری و نسبت به تمامی گروهها و مردمی که در آن اقامت دارند، ادعای حمایت و پشتیبانی، مطرح کرده است. انجام اقداماتی در زمینه «ملت‌سازی»، به وظیفه این نوع جدید از اقتدار سیاسی تبدیل شد، تا از رهگذر آن، وفاداریهای گوناگون اولیه و واگرایی اقلیتهای مختلف، در جهت تبعیت از اقتدار سیاسی قرار گیرد و پیوستن آنان به اقلیت حاکم تشویق شود تا سرانجام میان ملت و دولت، نوعی وحدت در زمینه تأمین چنین دستاوردی با شکست مواجه شده‌اند، که البته این امر تعجب‌انگیزی نیست. او خاطر نشان می‌سازد که وارثان کشورهای استعماری، در جهت تطابق بهتر با واقعتهای مربوط

به عامل جمعیت‌شناسی (مونوگرافیک)، علاقه کمی به بازسازی مرزها (از خود) نشان داده‌اند.

با وجود این او چهار عامل را به عنوان عوامل مؤثر بر تصمیماتی که در پی رویارویی با سیاستهای قومی هستند، مطرح می‌کند. برخی از دولت‌ها نسبت به سایر دول، نامتجانس‌تر هستند، اما (با این حال) آنان تمامی توجه خود را به عنوان امری تعرض‌ناپذیر به سوی مرزها و حاکمیت ملی خود، معطوف می‌سازند. هیچ یک از این دولت‌ها حاضر نبوده است که برای برآورده شدن خواسته‌های یک اقلیت قومی در دستیابی به کشوری مستقل، مرزهایش را تغییر دهد. نه فرایند نوسازی و نه انتظارات مارکسیست‌ها در زمینه خود آگاهی طبقاتی، از میزان اهمیت این مسئله نکاسته است. از بسیاری جهات (فرایند) نوسازی باعث تشدید منازعات گردید و به همان میزان نیز ابزارهای گوناگونی را در خصوص بسیج عمومی و در جهت تقویت یکپارچگی قومی در دسترس قرار داده، و همانگونه نیز نقش کارگزاران حکومتی را در مورد تقویت کنترل و (توان) سرکوب، افزایش داده است. منابع و قابلیت‌های محدود دلت‌های گوناگون در زمینه مخالفت با گرایش‌های قومی که با ادعاهای ایدئولوژیک فراملی پیوند خورده است، از اهمیت سیاسی قابل توجهی برخوردار است. سرانجام، حساسیت این دولت‌ها در مورد نفوذ خارجی که به عنوان اعمال محدودیت برآزادی عمل آنان تلقی می‌شود، ممکن است باعث برخورد قاطعانه این دولت‌ها با چالش قومین‌گرایی گردد. تمامی این عوامل بر رفتار دولت جدید عراق نسبت به اقلیت‌های تشکیل دهنده جامعه تأثیر داشته و تا آنجا که به سیاست‌های رژیم بعث مربوط می‌شود، این مسئله بسیار حائز اهمیت است.

این مطلب که صرف دستکاری مرزهای ملی یا گنجاندن نهادی برای (احقاق) حقوق اقلیت‌ها، می‌تواند موجب تبدیل دولتی سرزمینی، مثل عراق به یک دولت □ ملت باشد، مورد تردید است. فرهنگ سیاسی عراق، سنت اروپایی (در

زمینه) تفکر و رویه های سیاسی، فرآیندهای استقرار یافته در خصوص قانون و رویه‌ها تکامل نهادهای حکومتی باتوان پاسخگویی به نیازها و تقاضاهای جدید و کوششهای انجام گرفته در جهت سازگاری و انعطاف پذیری آنان را ندارد. در عراق، مفهوم دولت جدید (مدرن) به همان میزان ناآشناست که ایده ملت جدید (مدرن)، بدیع و نوظهور است. هیچ نوع شالوده مفهومی یا تئوریکی (نظری)، در فرهنگ بومی (این کشور) نسبت به «مردم» وجود ندارد. از ترکیب سه استان متعلق به (امپراطوری) سابق عثمانی یعنی موصل، بغداد و بصره که از هر سهمی در آرمان سیاسی مشترکی محروم بوده‌اند، عراق در قالب دولتی شکل گرفته که بنیانها و نیز آینده‌اش، کماکان در هاله‌ای از اشک و تردید باقی مانده است. موصل از این هراس داشت که به ترکیه جدید ملحق شود، در حالیکه بصره نگران سلطه بغداد بود. تشکیلا سیاسی عثمان و نخبگان آن در بغداد، نسبت به اکثریت یافتن شریفیان در دولت، که از حمایت بریتانیا برخوردار بودند، ابراز مخالفت می‌کردند. دولت بیش از توجه به رضایت عمومی، می‌کوشید که کنترل انحصاری خود را از طریق زور و اجبار ایجاد کند: ارتش عراق دستمایه این حرکت بود که هنوز نیز به عنوان منبع قدرت سیاسی در کشور مورد تأکید قرار می‌گیرد. تحمیل اراده از طریق ارتش، خصومت‌های رایج میان اقلیت‌ها و دولت و نیز تعارضات موجود میان اقلیتها را پایان نخواهد داد. اهالی قبایل، انانی که شور و اشتیاق کمی نسبت به تمرکز در مدیریت (کشور) داشتند، سرکوب و آرام شدند. اکراد که بعد از جنگ جهانی اول، به وعده دستیابی به ودلتی متعلق به خود دلخوش بودند، مورد اعمال زور و اجبار قرار گرفتند، اما در عین حال کاملاً مطیع و مرعوب نشدند. مسلمانان شیعه عرب که با تسلط سیاسی اهل سنت، پس از رهایی از محدودیت‌های زمان عثمانیها مختلف بودند، شاهد انهدام ساختار قومی خویش بودند، که منبه قدرت و حمایت آنان محسوب می‌شد. اخراج از کشور، تبعید و اعدام رهبران مذهبی و

در همان حال، مزوی رنجیده و فراموش شده باقی ماندن گروههایی از آنان که غربی و غیرمذهبی (سکولار) بودند. ترکمنها، آنانی که در انتظار دست یافتن به آزادی از سوی، مصطفی کمال اتاتورک بودند، در حالیکه در میان کردهای متمرّد و سرسخت و حکومت عرب مستبدی در بغدادگیر کرده بودند، با تهدید و ارباب وادار به اطاعات و تسلیم شدند. یهودیان و مسیحیان، آنانی که به حمایت دائمی بریتانیا تمایل داشتند، مدت زیادی است که دیگر مطرح نیستند.

یهودیان که در سال ۱۹۴۱ تحت شکنجه «فرهود» قرار گرفتند، پس از تأسیس اسرائیل در سال ۱۹۴۸ از کشور تبعید شدند، در حالیکه بخش بزرگی از جامعه مسیحیت برای فرار از سرنوشتی که در سال ۱۹۳۳ گریبانگیر آشوریها شد و قتل عام شدند، بتدریج از کشور گریختند و در دیگر نقاط جهان پناه گرفتند.

به هر حال، در جهت تأمین چشم‌اندازهای تاریخی برای برخورداری از حق ملت شدن، ایدئولوژیهای ملی‌گرایانه عرب - هم مسلمان و هم مسیحی □ بر میراث اسلامی اتکا دارند که دقیقاً از سوی اسلام راست کیش، مساعدت شده است. شکوه و افتخار گذشته عرب، به قمدار زیادی مرهون اسلام است، وحدت عربی از طریق گسترش اسلام حاصل آمد و آرمانهای ملی‌گرایانه نیز ملهم از آن است. مع‌هذا، مسلمانان غیر سنی، بویژه شیعیان، این نظریه را در مورد تاریخ تأیید نمی‌کنند. برای آنان همانند دیگر گروه‌بندیهای مذهبی، توسل به نمادها و نشانه‌های مذهبی و رجوع دائمی به سنت‌های اهل تسنن، ابهامات و تردیدهایی را درباره اعتبار ایدئولوژی ملی‌گرا پدید آورده است.

کمک بعث به این ایدئولوژی، بیش از آنکه باعث حل و فصل منازعات ذاتی آن شود، آنها را تشدید کرد. در جامعه‌ای که قرابت خانوادگی، قومی، قبیله‌ای و دیگر وفاداریهای اولیه حاکم است، بعث برای امر پیچیده «عرب بودن» ارزش قابل توجهی قابل شده است. خود ارزیابی هویت عربی موجب بیدار شدن خودآگاهی



ملی‌گرایانه‌ای شد که (تا آن زمان) خفته بود و (بدین ترتیب) فرآیندهای خود فرمان برای خودباوری یک عرب ملی‌گرا شروع شد. واضح است که بعثیها حاضر نیستند میان فردی که تابعیت دولتی را دارد و یک ملی‌گرا، تمایزی قایل شوند. تأکید مبرم بر مردم بیش از سرزمین و بر ملیت بیش از تابعیت، آموزه بعث را به آموزه‌ای سرکوبگر تبدیل کرده که در تلاش برای ادغام گروههای نامتجانسی است که هر کدام، از مقتضیات ملی‌گرایانه ستیزه‌جویانه خود پیروی می‌کنند. این دستورالعملی است برای ایجاد حکومتی اقتدارگرا، که تحت کنترل یک حزب خودکامه و تمامیت طلب قرار دارد.

از این گذشته، روند نهادینه سازی سیاستها در حکومت جدید، آشفته و بیشتر بالهوسانه و دمدمی باقی مانده بود. نمایندگی پارلمان تحت امر حکومت سلطنتی و یا رژیمهای جمهوری جانشین شده، کماکان مترادف با انتخاب، انتصاب و حکومت حامیان و دوستان است. کابینه دولت در قالب مجموعه‌ای از ائتلافهای موقتی و بی‌ثبات مرکب از رهبران قومی، شخصیتها و بزرگان شهر، شیوخ قبیله و بالاتر از همه آنان، افسران ارتش شروع به کار کرد. این الگو تا زمان سقوط حکومت پادشاهی در سال ۱۹۵۸ تداوم یافت. در دوران حاکمیت (حزب) بعث الگوی مذکور رها نشد، بلکه حتی نامزدهای مناصب بلندپایه، مجبور بودند که مقدم بر تابعیت گروهی، صلاحیت و شایستگیهای خود را در مورد حمایت از رهبری صدام در حذب ثابت کنند.

این پیشینه که از طریق معرفی برخی ناتوانیها و محدودیتها مشخص شده است، و (البته) برخی محصول اوضاع داخلی و بعضی تحت تأثیر تحمیل‌های ژئوپلیتیکی پدید می‌آمدند، حاکمان عراق، از جمله صدام حسین را به خود مشغول ساخته بود. تقریباً برداشت تمامی آنان از عراق، به عنوان نوعی عرب پروسی در انتظار ظهور بیسمارک خود بود تا راه طولانی موجود برای وحدت عرب را آغاز

کند، در حالیکه صدام حسین بیشتر شبیه به استالین شده بود و ظاهراً از رفتار او تقلید می‌کرد؛ کسی که ابزارش برای دستیابی به قدرت کامل، یک سازمان است، سازمانی که در روش کار و در زمینه دستیابی به کنترل خودکامه‌ای بر تمامی جنبه‌های زندگی در جامعه زنده، از حزب کمونیست تقلید می‌کند. صدام در مسیر جستجوی بی‌امان برای دستیابی به قدرت، به جنگ در جبهه‌های بسیاری کشیده شد، اما تمامی آنان، در یک مقطع زمانی به وقوع نپیوست.

او تمامی افراد متزلزل و مردد در حزب را بیرون ریخت. صدام از طریق وحشتی که افسران بعثی برای ژنرال حسن البکر ایجاد کرده بودند، حمایت می‌شد. البکر سیاستمدار نظامی معتدلی بود که به صورتی ساده‌انگارانه، فردی «مدیر» قلمداد می‌شد. صدام همه مخالفین احتمالی را در سازمان حزب بعث و نیروهای نظامی به دام انداخت و حذف کرد. در حالیکه انورسادات آنچه را که «مراکز قدرت» در مصر بعد از مرگ ناصر، توصیف و تشریح کرد، نابود ساخت، صدام به چیزهایی بود که او آنها را نشانه‌ها و سمبلها یا «رموز» صحنه سیاسی عراق می‌دید، بدون اینکه به ارتباطات و وابستگیهای سیاسی یا قومی آنها توجهی داشته باشد.

ائتلافهای گوناگون با بعثیها، کمونیستها، کردها، شیعه و نیز دولتهای همسایه، به آسانی شکل می‌گرفت و به سهولت نیز شکسته می‌شد. صدام با اصل از خودگذشتگی، البته به طور موقتی، برای مصلحت اندیشی و اهداف بلند مدت استراتژیک، مخالفتی نداشت، مشروط به اینکه همراه با دستاوردهای تاکتیکی فوری باشد. برای او، به قول کارش وراثسی در کتاب «بیوگرافی سیاسی» اهداف، همه وسایل را توجیه می‌کند. همکاری با منفورترین شرکا، کاملاً مشروع بود، مشروط به اینکه در خدمت هدف غایی بقای سیاسی قرار داشته باشد. دوستان و دشمنان در صورت وجود نشانه یا علامتی، هر قدر کم اهمیت، در زمینه مخالفت با

خواسته‌های او، در معرض نابودی قرار می‌گرفتند. روش او بیشتر ابتدایی است، در حالیکه از بعد رویکرد، به شیخ قبيله‌ای کوچک شباهت دارد، (یعنی) کسی که در عین توجه به قدرت مافوق، در پی دستیابی به فرصتی است که برای تقویت حوزه تسلط خود، از پشت ضربه بزند. توافق و سازش، خمیرمایه سیاستهای او محسوب نمی‌شود، بلکه در مقابل از تعهدی ذاتی نسب به «مشت آهنین» برخوردار است.

اگر هر دو دسته نویسندگان، کارش و راتسی از یک، و میلر و میلروی (نویسندگان کتاب) «صدام حسین و بحران در خلیج»، موضوع واحدی را پوشش می‌دهند، اما (نوشته‌های) گروه اول، نسبت به گروه دوم، بیشتر یک بیوگرافی است. هر دو (گروه) جزئیات تکانه‌دهنده‌ای را از زندگی و فعالیت‌های صدام نقل می‌کنند، هر دو، شهوت و حرص عریان و وقیح او در مورد قدرت و سلطه‌طلبی را به گونه‌ای برجسته و شاخص مطرح می‌سازند. کارش و راتسی بررسی جامعه‌ی را از وی، شخصیت، انگیزه‌ها و روش‌های او برای انجام اقدامات سیاسی به عمل آورده‌اند که به عقیده میلر و میلروی، یادآور رئیسی مافیایی است که گروهی تکریتی را در قالب معاونین خود و به عنوان وسیله‌ای شخصی و وحشتناک برای ایجاد ترس و دلهره در کنترل مطلق دارد. آنان کاملاً به او وفادارند و آماده‌اند که فرامین او را به صورت کورکورانه انجام دهند، در حالیکه برای موقعیت و بقای آنان، پیوستن به او امری محترم و اجتناب ناپذیر است.

صدام در سال ۱۹۳۶ در روستایی در اطراف شهر کوچک تکریت و در خانواده روستایی فقیری متولد شد. تنهایی و جدایی از نشانه‌های زودهنگام دوران زندگی اوست. پدرش قبل از تولد او فوت کرده بود و بعد از مدتی، ناپدریش نیز او را طرد کرد. او تحت توجهات محبت آمیز (عمویش) قرار گرفت، یک افسر پلیس اخراجی که از کودتای طرفدار نازی رشیدعلی در سال ۱۹۴۱ حمایت کرده بود. روند تربیتی او در متن شیوع اعتقادات ملی گرایانه افراطی و گرایش به سوی

خسونت سیاسی توصیف و ترسیم شده است. (صدام) تحقیر شده و بی‌سواد، از مدرسه‌ای به مدرسه دیگر رانده می‌شد، ناکامی بزرگ او این بود که از طریق آکادمی نظامی موفق به ورود به ارتش نشد، مسیری که مورد توجه و علاقه اکثریت قاطع مردان جوان در این منطقه بود. در مقابل، او به سوی عالیت مخفی سیاسی در حزب بعث کشیده شد. آوازه‌ایش به عنوان یک جانی و شرور، بزودی مشارکت او را در (عملیات) سوء قصد به ژنرال قاسم تضمین کرد، پادشاهی که در سال ۱۹۵۸ بر اثر وقوع کودتا سرنگون گردید.

تحولات و درگیریهای بعث، بعد از قدرت سیدن این حزب در عراق و سوریه در سال ۱۹۶۳، باعث شد که این شهرت طلب سیاسی جوان، نسبت به سادگی یاران فرهنگی‌تر خود مردد شود. (او) به عنوان یک انزواطلب سیاسی و پناهنده‌ای در دمشق، پس از سوء قصد به قاسم، توانست خود را به یکی از بنیانگذاران حزب بعث به نام میشل عفلق نزدیک کند و مورد احترام او قرار گیرد. عفلق با تمجید از صدام به عنوان «شهبسوار عرب» عملاً او را در مقطع شروع جنگ عراق و ایرن در سال ۱۹۸۰، تأیید کرد. در سایه دوستی با عفلق و حمایت احمد حسن البکر، که او نیز تکریتی بود و در سال ۱۹۶۴ به عنوان عضو فرماندهی پان عرب بعث و متعاقب آن در سال ۱۹۶۵ به سمت دبیرکل فرماندهی منطقه‌ای عراق برگزیده شد، صدام بیش از اعمال تغییرات کلی، به ایجادسازمان قدیمی حزب در عراق پرداخت. علاوه بر این که این عمل موجب شد که صدام در سازمان حزب جای پای محکمی به دست آورد، حرکت مزبور، شکاف ایجاد شده میان شاخه‌های سوری و عراقی بعث را عمیقتر کرد و به تأثیر گذار بر روابط میان دو کشور ادامه داد.

در جریان پاکسازی مقامات حزب، صدام جانشین البکر شد و موقعیت مسلطی را در سازمان جدید (حزب) به دست آورد. او به جای آنکه موانع اولیه را،

همانگونه که ایدئولوژی ضروری می‌دانست، از میان بردارد، مجموعه از روابط خویشاوندی را (یعنی) الگویی که بر جریان هدایت سیاستهای عراق مسلط بود، در جهت ایجاد گروهی شدیداً منسجم و مرکب از اعضای فامیل خود و دیگر همشهریان تکریتیش به کار گرفت. به هر حال تشکیلا ایجاد شده که منعکس کننده دلمشغولی وسواس آمیز صدام در مورد پنهانکاری و امنیت بود، منجر به شکل گیری حزب شبطه نظامی ارتش خلقی شد که از نقشی ابزار در زمینه پیشگیری از فعالیت‌های سیاسی در میان ارتش و نیز شهروندان غیرنظامی برخوردار بود. در عراق سیاستها در جهتی طراحی می‌شد که این کشور به ملک طلق انحصاری حزب بعث تحت رهبری صدام تبدیل شود. به طور خلاصه، عراق در حال تغییر و تحول به دولتی پادگانی بود که صدام یا هوادارانش آن را اداره می‌کردند لذا حذف تمامی موانع، ناتوانیها و محدودیتهایی که از جامعه و سیاستهای عراق ریشه می‌گرفت، ضروری به نظر می‌رسید.

اگرچه البکر امور سازمان حزب را به نفع جانشین جوان و پرشور خود رها کرد، اما او به حلقه‌ای از افسران ارتش اتکا داشت که در مسیر دستیابی به قدرت در سال ۱۹۶۸ وی را همراهی کرده بودند و موجبات عضویت البکر در مقتدرترین نهاد کشور، یعنی شورا ی فرماندهی انقلاب را پدید آوردند. گروه نظامی مزبور به صورتی یکسانی از تکریتیها و از افرادی که صدام آنان را به عنوان «رموز نامطلوب» در نظر می‌گرفت، مثل سلیح مهدی اماش، هاردن التکریت و دیگر افسران جوانی چون سعدون قیدان و عموزاده البکر یعنی حماد شیهاب، مسی که در موفقیت ابتکار کودتا علیه عبدالرحمن عارف و متعاقب آن، عزل عبدالرزاق النایف نقش مؤثری داشت، تشکیل می‌شد. صدام نمی‌توانست حضور این افراد را در سودای خود بپذیرد، بویژه به این دلیل که این امر باعث دایمی شدن جدایی بین شاخه‌های نظامی و غیرنظامی مسئول فاجعه کودتای بعث در سوریه و رفق

در سال ۱۹۶۳ می‌شد. آنان در مسیر ارائه طلوعه نوین بعثی گرایبی که صدام آن را رهبری می‌کرد، موانعی بودند که باید حذف شوند.

لذا با آنان به طور بی‌رحمانه‌ای، همانند غیرنظامیانی که در ساختن سازمان جدید کمک کرده بودند، برخورد شد. هدف خاص خشم صدام، همکاران و وابستگان حزب بود، کسانی که هیچ‌گونه تردیدی را در زمینه مخالفت با او نشان نمی‌دادند و یا اینکه در سطح شوراها داخلی حزب نسبت به او از محبوبیت بیشتری برخوردار بودند، افرادی چون سعدالحدیثی کسی که در سال ۱۹۷۴ جسدش در حالی که به قتل رسیده بود، پیدا شد. عبدالکریم الشیخلی که گفته می‌شود صدام در موقع تبعید در قاهره محافظ شخصی او بود، به طور مرموزی در سال ۱۹۸۰ ترور شد. دیگران چون عبدالخلیق السامرائی و عدنان احمد در اعدام عمومی سال ۱۹۷۹ کشته شدند. در میان رهبران رده بالای بعث، به سختی کسی اعتراض یا مخالفت می‌کرد. آنان تماماً نسبت به پذیرش حکومت وحشت صدام محتاط و دوراندیش بودند.

جریان پاکسازی در میان اعضای شورای فرماندهی انقلاب و رده‌های بلندمرتبه سازمان حزب بعث ادامه می‌یافت و این مسئله در پی دستیابی صدام به ریاست جمهوری در ۱۶ جولای ۱۹۷۹، به نقطه اوج هولناکی رسید. چند روز بعد از آن، وجود مناظر وحشتناک در سایه ترس و وحشت نسبت به صدام، عمومی شده بود. بیست و دو نفر از همکاران ارشد نظامی و غیرنظامی که پیش از برگزاری کنفرانس فوق‌العاده حزب، رئیس جمهور جدید آنان را به «خیانت بزرگ» متهم کرده بود، از سوی جوخه‌های اعدام معدوم شدند. افراد این جوخه‌ها از میان اعضای شاخه‌های گوناگون حزب انتخاب شده بودند تا از این طریق نوعی ظاهر فریبی در زمینه اعمال عدالت عمومی به نمایش گذاشته شود.

مبارزه ای را که صدام در سال ۱۹۶۴ در جهت بیرون ریختن همکاران و وابستگان حزبی، یعنی آنانی که مخالف سیاستهایش بودند و وفاداری کامل خود را به او ابزار نمی کردند، آغاز کرده بود، در نهایت کامل شد. او حکمفرمایی و اعمال کنترل بر جامعه را به کاملترین حد خود رسانده بود. او دیگر اطمینان داشت که هیچ نوع مبارزه طلبی در مقابل اقتدارش وجود ندارد که یارای برخورد با آن و یا از میان بردن آن را نداشته باشد.

خنثی سازی و حذف فیزیکی مخالفان چه در حزب بعث یا در مورد کردها، شیعه ها، یهودیان، کمونیستها و ایرانیان، به نقض وحشتناک حقوق بشر انجامید. این موارد در کتاب دیوید ای. کرن به نام «حقوق بشر در عراق، که برای سازمان دیده بان خاورمیانه تدوین شده. مورد توجه قرار گرفته است. او بیان می دارد که نقض حقوق بشر که جزء لاینفک قانون اساسی کشور محسوب می شود، برای حکومتی که فاقد ساز و کار کنترل و تعادل است، اوضاعی را فراهم خواهد آورد که در لفظ و کلمات آزادیهای اساسی را تضمین کند اما در عمل به سادگی آن را لگدمال سازد. بررسیهای او توصیفهای روشن و اشکالی از وضعیت نفرت انگیز حقوق بشر در عراق و اشکال سرکوب را ارائه می دهد. ریاکاری و تزویر جوامع غربی و حکومتهایشان، بویژه امریکا، نشان داد که چگونه آنان از تصدیق و اعتراف به وجود اوضاع وخیم حقوق بشر در عراق تا مقطع زمانی اشغال کویت از سوی این کشور، امتناع کردند. توافق سیاسی و تجارت، محورهای اصولی است که بر طرز تلقی و ایستارهای سیاست سازمان غرب نسبت به صدام تسلط دارد.

علی رغم نقض حقوق بشر، ماشین جنگی صدام به کار خود ادامه می داد و هنوز اهداف باقی مانده بود که باید تحقق می یافت. از میان احزاب سیاسی، از لحاظ سازمان ایدئولوژی و حمایت مردمی تنها حزب کمونیست از توانایی لازم برای رقابت با حزب بعث، برخوردار بود. اما برعکس حزب بعث، حزب کمونیست

در زمینه جذب جوامع غیرمتجانس قومی [۱] مذهبی در عراق، از بی‌ثباتی فرقه‌ای و قومی، هیچ‌گونه صدمه‌ای ندید. در واقع کمونیست‌ها موفق شده بودند که در منطقه کردنشین شمال شرق عراق و مناطق شیعی جنوب بغداد، هواداران نیرومندی را نیز به دست آورند. به نظر می‌رسید که حزب بعث در پی فراموش کردن خصومی است که نسبت به کمونیست‌ها داشته است، چرا که در اثر گوزدهای شوروی (سابق)، قرار شد آنان نیز در الگوی «مشارکت در قدر» ابداعی صدام سهیم گردند. این حرکت، کوشش سنجیده‌ای بود که در جهت خلع سلاح تمامی مخالفان سازمان یافته رژیم به کار گرفته می‌شد.

رویکردهای مشابهی نیز در مورد ملامصطفی بارزانی و حزب دموکراتیک کردستان وی که در پی مهار و کنترل وضعیت کردستان عراق بود، سازمان یافت. به هر حال حزب بعث در جهت دستیابی به قدرت سیاسی از رویکردی تبعیت می‌کرد که سیاست فرصت‌طلبی محض آن را طراحی و دیکته کرده بود و بر همین اساس، جنگ خونبار صدام در شوراها داخلی رژیم بعث، سرانجام تا سال ۱۹۷۰ به عزل مخالفینش (یعنی) متحدین نظامی البکر، عمّاش و هاردن منجر شد. علاوه بر آن، در حالیکه کمونیست‌ها و کرده رای مشارکت در کابینه تحت سلطه بعث دعوت شده بودند، صدام همراه با دستگاه امنیت خود، از طریق سیاست تفرقه‌افکنی، موجبات پیدایش شکاف میان هر دو گروه را فراهم آورد.

این تحرکات به عنوان کارکردی از روابط عراق [۱] شوروی (سابق) نیز مورد توجه قرار گرفته است، چنانکه نویسندگان کتاب «اتحاد جماهیر شوروی و عراق: پی‌جوی شوروی برای نفوذ» به وضوح آن را نشان می‌دهند. به هر حال، شوروی (سابق) از نفوذ زیادی (در عراق) برخوردار نبود. نویسندگان (کتاب مذکور) سطح روابط میان دو کشور را بخوبی مورد تبیین و تحقیق قرار داده‌اند و آن را به عنوان نزدیکی (بر پایه) منافع و امتیاز متقابلی که منجر به همکاری نزدیک میان عراق و



اتحاد شوروی (سابق) گردید، تعریف می کنند، در مورد نفوذی که شوروی (سابق) در عراق به دست آورده بود، چه «تسهیل کننده» باشد و چه تحریک کننده» نویسندگان بدرستی نتیجه می گیرند که علی رغم تصویب معاهده همکاری و روابط دوستانه شوروی □ عراق در سال ۱۹۷۲، نفوذی محدود بود.

تشنجهایی که به علت کشمکشها و چالشهای داخلی، پدید آمده بود از سوی صربندی وحشت آفرین دشمنان منطقه ای شامل ایران، سوریه و دولتهای محافظه کار خلیج فارس تشدید می شد. عراق هیچ راهی نداشت مگر اینکه به اتحاد جماهیر شوروی (سابق) نزدیک شود، به گونه ای که صدام آن را «اتحاد استوار استراتژیک» توصیف می کرد، بویژه به این دلیل که درگیری و مناقشه با کمپانی نفتی عراق به عنوان کنوانسیون غربی، و تأثیر آن بر جایگاه و سطح تولید نفت، از قبل سقوط و نابودی اقتصادی را خبر می داد. برخلاف مصر یا سوریه به عنوان متحدین عرب طراز اول اتحاد شوروی (سابق) در خاورمیانه، عراق هیچگونه مسئولیت مالی را به عهده نگرفت. در مقابل، توافقات پیشین میان عراق و شوروی (سابق) امضا و تأیید شد، که سهم بسیار مطلوب و پرسودی از صنعت نفت را، بویژه در حوزه های «رمیله» از بصره، عاید شوروی می ساخت.

همچنین عراق در مورد کشتیهای نیروی دریایی شوروی که در اقیانوس هند فعالیت داشتند و در زمینه استفاده هواپیماهای روسی از فرودگاههای این کشور، تسهیلات محدودی را در نظر گرفت، امتیازاتی که ارزش خود را در جریان حمل و نقل هوایی تسلیحات به مصر در ۱۹۷۳ و بعد از آن در مورد اتیوپی، ثابت کرد.

ائتلاف استراتژیک صدام با شوروی، همانند بسیاری دیگر از ائتلافها، توافقی موقت و زودگذر بود. (در واقع اتحاد مزبور) تا زمانی که برای رفع نیازهای عراق مناسب و سازگار بود، تداوم یافت. در عین حال، ائتلاف مذکور فوائد فوری و

زیادی رای این کشور در برداشت چرا که باعث شد وضعیت محاصره‌ای رژیم (عراق) خاتمه یابد و بدین ترتیب انزوای بین‌المللی این کشور به پایان برسد. نسبت به رقبای بعثی چه در داخل کشور و چه در سوریه، عراق به عنوان بازیگر مهمی در سطح بازیهای پیچیده سیاستهای معطوف به قدرت جهانی نمایان شد. دو ماه بعد از خاتمه یافتن قرارداد با زمینه افزایش مخالفت با بغداد ترغیب و تشوق شوند. مطابق توافق سال ۱۹۷۰ حزب دموکرات کردستان تحت فرمان بارزانی تقریباً کنترل کامل بخشهای عظیمی از کردستان عراق را به دست ورد، واقعه‌ای که صدام آن را ممکن ساخت و (خودنیز) سعی داشت که آن را ملغی کند. همانگونه که رابطه (صدام) با بارزانی وخیمتر می‌شد، بویژه بعد از امتناع او از ائتلاف با جبهه حاکم بعثی که متشکل از احزاب رادیکال در سال ۱۹۷۳ شکل گرفته بود، صدام جنگ با کردها را آغاز کرد دولت بغداد در سال ۱۹۷۴ به منظور خاتمه بخشیدن به مسئله کردها، تهاجم نظامی عظیمی را شروع کرد. (در مقابل نیروهای بارزانی به مدد حمایت لجستیکی ایران و مساعدت مادی و معنوی آمریکا، موفق به جلوگیری از عملیات عراق شدند و خسارات سنگینی را بر نیروهای انسانی و تجهیزات آن وارد ساختند. در طول یک سالی که درگیرها ادامه داشت، نیروهای نظامی عراق، متحمل بیش از ۶۰/۰۰۰ کشته و زخمی شدند، در حالیکه هزینه عملیات نیز ۴ میلیارد دلار تخمین زده می‌شد، کارش و راتسی، نتیجه عملیات نظامی عراق را در جملات زیر توصیف کرده‌اند: «ارتش عراق بر لبه فروپاشی قرار داشت و اقتصاد کشور نیز به طور جدی پریشان و ناتوان شده بود، در حالیکه شاه ایران عملاً می‌توانست بغداد را از طریق گلوگهش کنترل کند. او می‌توانست به دلخواه خود، عراق را تجزیه کند یا رژیم بعث را سرنگون سازد».

این مطلب غیرقابل تردید است که شاه ایران از چنین توانمندی برخوردار بود، اما آنچه که فراتر از هر تردیدی است این او به شرایط بسیار کمتری راضی شد: اذعان و اعتراف صریح عراق به تفوق و سلطه ژئوپلیتیکی ایران در خلیج فارس و تجدیدنظر در مفاد موافقتنامه مربوط به شط العرب (اروند رود) (۱۹۷۳). عراق با تقسیم (اروند) بر اساس خط میانه موافقت کرد، در حالیکه ایران متعهد به اصلاح و تنظیم مرزهای زمینی میان دو کشور شد. میانجیگری دیر کل سازمان ملل و رهبر الجزایر، این امکان را برای صدام پیش آورد که در اقدامی علنی در جهت برقراری روابط دوستانه (میان دو کشور)، در کنفرانس رهبران اوپک در الجزیره، شاه (ایران) را در اغوش بگیرد که سرانجام به انعقاد پیمان الجزایر در سال ۱۹۷۵ منجر شد. بهای این سازش را بارزانی و هواداران کرد او پرداختند. دومین بعد مفاد معاهده الجزایر، دو طرف را به خودداری از مداخله در امر داخلی یکدیگر و ایجاد منطقه‌ای امن در طول نقاط مرزی میان دو کشور متعهد می‌ساخت. بارزانی، دلسرد و ناامید، همراه با نیروهایش در طول مرز، به داخل ایران عقب نشینی کردند، جایی که باقیمانده سالهای عمرش را به عنوان پناهنده‌ای سپری کرد و سرانجام در سال ۱۹۷۹ در واشنگتن از دنیا رفت. زندگی و عملکرد بارزانی تجسم مشکلات و گرفتاریهای اکراد در زمینه دست و پنجه نرم کردن با سیاستهای ملی دولتهای متعددی در سطح منطقه بود. این موضوع به کانون توجه بررسیهایی در مورد اکراد در قالب کتاب کردها: نگاه کلی معاصر تبدیل شد.

پیمان الجزایر از سال ۱۹۷۵ عملاً موجبات تهیه و تدارک «پرده پست صحنه‌ای» را فراهم آورد که چوبین و تریپ در کتاب «ایران و عراق در جنگ» درباره آن بحث کرده‌اند؛ منازعه‌ای که بر اثر فسخ یکجانبه پیمان الجزایر از سوی صدام در سال ۱۹۸۰ آغاز شد، گرچه پس از اشغال کویت از طرف عراق در سال

۱۹۹۰، قرارداد مذکور مجدداً احیا گردید. کتاب مذکور، ارزیابی بی طرفانه‌ای است از جنگ و پیامدهای آن بر سیاستها و اقتصاد حریفان اصلی نبرد و همسایگانشان و نیز تأثیری که این نبرد بر روابط آنان با دو ابرقدرت داشت. نویسندگان نسبت به جزئیات، توجه دقیقی داشته‌ند به گونه‌ای که هر نوسانی را در مسیر پریپیچ و خم جنگ، تعقیب کرده‌اند. تحلیل آنان در مورد حوادث و پیشرفت‌های گوناگون و نیز پیامدهای آن برای سیاستهای داخلی و منطقه‌ای و بین‌المللی هر دو کشور، منطقی و متفکرانه است و تنها نکته تأسف آور این است که کتاب، قبل از پایان رسمی جنگ در آگوست ۱۹۸۸، یعنی هنگامی که آیت‌الله خمینی (ره) قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل را پذیرفت، طبع گردید.

کتاب مزبور را نمی‌توان نوعی ساده‌انگاری بی‌رویه در مورد منازعه عراق و ایران تلقی کرد، به این صورت که «عراق در این جنگ پیروز نشد و ایران (نیز) نتوانست خود را از آن انجات دهد.» در واقع جنگ از ابتدا باین بست مواجه شده بود، بن بست که به ویژگی برجسته نبرد تبدیل شد، به صورتی که طرفین تخصص به صورت فزاینده‌ای ناتوانیهای خود را در زمینه حصول به اهدافی که خودشان تعیین کرده بودند، آشکار می‌ساختند، که این امر (به مثابه) پیمان تسلیمی بود که نه تنها موجبات تحول در حکومت‌هایشان را پدید می‌آورد، بلکه ایدئولوژی زیربنایی سیاست‌هایشان را نیز تحت تأثیر قرار می‌داد. این مطلب در پی شکست تهاجم برق‌آسای عراق که مشخص‌کننده مرحله آغازین نبرد است و در نابودی تأسیسات نفتی آبادان به نقطه اوج خود رسید، مورد تأکید قرار گرفته است. (چراکه) نه حکومت آیت‌الله‌ها در تهران تحت تأثیر قرار گرفت و نه جمعیت بومی، زیراعلی رغم این فرض مسلم آنان (رهبران عراق) که قوکم‌گرایی عرب از جاذبه پرشور و حرارتی برخوردار است، مردم محلی قبل از یشروی عراق از منطقه گریختند. تا سال ۱۹۸۲ نیروهای ایرانی در زمینه اعمال فشار بر ارتش متجاوز

عراق در طول مرز، به موفقیت‌هایی دست یافتند و در پی آن صدام شروع به طرح درخواست برای صلح از طریق اجرای ترتیبات مربوط به عقب‌نشینی در سراسر جبهه‌های نبرد کرد. درخواست‌های پی در پی ایران از شیعیان عراق در مورد انجام قیام و سرنگون ساختن حاکمان ستمگر (این کشور)، مورد توجه لازم قرار نگرفت، در نتیجه استراتژیست‌ها در پی گزینش‌های دیگری برای تداوم نبرد بودند.

سرسختی آیت‌الله خمینی در مورد خودداری از تأیید و حمایت میانجیگری گروه‌های گوناگون، همین‌طور در برابر درخواست‌های پی در پی شورای امنیت در مورد توقف موقتی درگیریها، باعث شد که جنگ شهرها آغاز شود. و هواپیماهای جنگی که امکان تشخیص دقیق را نداشتند، شروع به بمباران مردم غیرنظامی شهرهای عراق و ایران کردند. دبیر کل سازمان ملل به عنوان اینکه جهان و انسانیت عملاً مورد هتک حرمت قرار گرفته است، به اعمال دخالت پرداخت، و سرانجام نبرد به صورت موفقیت‌آمیزی متوقف شد. ایران کوشید که از طریق حملات امواج انسانی، عراقیها را از پا بیندازد و در مقابل، عراقیها برای متوقف ساختن نیروهای ایرانی به سلاح‌های شیمیایی متوسل شدند. در نهایت جنگ به سوی خطوط دریانوردی کشیده شد و در نتیجه جنگ نفتکشها به امید اینکه باعث مداخله ابرقدرتها شود، به وقوع پیوست. اما در این زمان که بتدریج تنش زدایی جایگزین جنگ سرد می‌شد، سرانجام طرح قطعنامه ۵۹۸ از سوی شورای امنیت سازمان ملل را ممکن ساخت.

نتیجه‌ای که نویسنده از این بحث می‌گیرد این است که اگر چه نبرد ۸ ساله باعث شد که این دو رژیم بیش از قبل قدرت بگیرند، اما به نظر می‌رسد که چشم‌انداز سیاسی اطراف آنان به طور کامل متحول شده باشد. ائتلاف بین‌المللی به طور اساسی، عراق را به کشوری که منابعی فرسوده و از توان افتاده دارد، تبدیل کرد که به منظور برخورداری از کمک‌های مالی و تضمین‌های اعتباری برای

صادرات از اروپا و امریکا به دولتهای خلیج فارس وابسته است. به هر حال، وضعیت بسیج کلی که هر دو کشور به شدت به آن تمایل داشتند، به آنان اجازه می‌داد که موقعیت قدرت و کنترل خود را از استحکام بخشند.

در فضای مصونیتی که به نام منافع ملی و مساعی معطوف به جنگ ایجاد شده بود، مخالفین حذف می‌شدند. بویژه صدام (از رهگذر اعمال رویه‌ای) ذاتاً دوگانه‌گرا برای هدایت سیاستهای دولتی چون عراق، منافی را به دست آورد. این امر باعث شد که فرد مستبدي که حوزه طرفدارانش به روابط دوستانه و خانوادگی خلاصه می‌شد، کنترلی بی‌سابقه بر جامعه‌ای تجزیه شده به دست آورد، البته شاید به این علت که او در اصطلاحاتی که به کار می‌برد، شخصیت خود را به عنوان تجسم و تجلی «ایده‌آلهای جمعی» که دولت را تعریف می‌کند، تصویر کرده است. از این جهت، جنگ برای صدام «ابزاری عمومی برای تحقق بخشیدن به اهداف شخصی» تلقی می‌شد. آرمان دفاع از قلمرو، یا حتی دفاع از تمامیت سرزمین مادری اعراب که نیروهای ایرانی آن را مورد تهدید و تهاجم قرار داده‌اند در واقع، در جهت تقویت برداشت کلی از سیاست، به معنای، «خدمت کردن به فردی قدرتمند» مورد استفاده قرار گرفت.

برای جمهوری اسلامی ایران و آیت‌الله خمینی (ره) پایان جنگ. بیش از شکست موجب یأس و ناامیدی می‌شد «اثبات شد که این نظریه که روند اسلامی شدن ایران اعتباری جهانی دارد، حداقل در سطح جهان اسلام، به طور فزاینده‌ای سؤال برانگیز است.» البته این امر نشانگر این نکته بود که خصایص اخلاقی آنان، معنویت، ایثار و از خودگذشتگی، شور و هیجان مذهبی و یکپارچگی دینی، می‌تواند در صحنه نبرد جایگزین نیروهای نظامی مجهز و موزش دیده باشد. اب این حال، چرخش چشمگیر صدام در سال ۱۹۹۰ در مورد قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر، که بعد از انتشار کتاب (مذکور) اتفاق افتاد. موجب آرامش خاطر و نیز حقانیت

موضع ایران شد. در هر دو کشور، جنگ به عنوان ابزاری در جهت ایجاد وحدت در جامعه به کار گرفته شد و دو ملت ایران و عراق بر وفاداری نسبت به دولتهایشان تأکید داشتند، به صورتی که هر یک، به کانون طبیعی اجماع و توافق ملی تبدیل شده بودند. به هر حال. همانگونه که چوبین و تیریپ خاطر نشان می‌سازند، این اتفاق و هماهنگی، پدیده‌ای غیرواقعی و واهی بود که به اسانی مسائل بنیادین ستیزه جویانه مربوط به سیاستهای هر دو دولت را پوشش می‌داد. این مطلب در مورد عراق زمانی بیشتر آشکار شد که صدام با حمله به کویت در آگوست ۱۹۹۰ به ماجراجویی جدیدی مبادرت ورزید. (چرا که) متعاقب شکست این کشور و عقب نشینی از کویت، اقدام به سرکوب بی‌رحمانه شیعیان در جنوب و شورش اکراد در شمال کرد، و همین مطلب اعتبار ادعای نویسندگان را ثابت می‌کند.

از جهات بسیاری، منازعه میان عراق و ایران باعث شد که صدام و امام خمینی (ره) تا اندازه‌ای به بررسی موقعیتشان، سیاستهای کشورهای و همین طور نیازها و نگرش جهان عرب و جهان اسلام بپردازند. پی جوییهای صدام برای دستیابی به قدرت کامل، منجر به رئیس جمهوری او در سال ۱۹۷۹ شد، (و متعاقب آن) تمامی رقبای نظامی و غیرنظامی را از طریق پاکسازی مداوم در سراسر هشت سال جنگ با ایران حذف کرد. کردها بعد از سال ۱۹۷۵ شکست خورده و مأیوس بودند. هنگامی که مسئولین بعثی از وجود کانونهایی در سازمان ارتش، جایی که فعالیت سیاسی در آن منحصراً در اختیار حزب بعث قرارداد داشت، پرده برداشتند، کمونیستها برای نجات جانشان در سال ۱۹۷۵ از عراق گریختند. جامعه شیعه، که فاقد سازمان سیاسی موثر و نافذی بود، در سال ۱۹۷۷ خشم صدام را تجربه کرده بود، حرکت دسته جمعی شیعیان، در روز عاشورا، از نجف به سوی کربلا به تظاهرات سیاسی خودجوشی که خواهان برکناری بعث بود، تبدیل

شد. در پی آن، برخوردهای خشونت‌آمیزی میان نیروهای امنیتی و حامیان حزب بعث (از یک سو و شیعیان از سوی دیگر) اتفاق افتاد و هر دو طرف متحمل خسارتهایی شدند، و نیز گروهی از افراد خاص، شامل ۶ عالم مذهبی (مجتهدین) بعد از انجام محاکمه‌ای کوتاه اعدام شدند. دولت برای اعمال کنترل بر موقوفات و نیز مرقدهایی که تقدس خاصی دارند، در نجف، کربلا، کاظمین و سامرا اقداماتی را انجام داد. این حرکت به معنای ملی شدن اماکن مذکور و تبدیل کردن مقامات شبه مستقل آن به مأمورین دولتی بود، چرا که آنان به کارمندان دولت تبدیل شدند.

در سال ۱۹۷۸ تمامی شیعیان عراق از خروج اجباری امام خمینی (ره) از نجف، خشمگین و ناراحت بودند. برداشت او از مسئله قدرت و اقتدار در اسلام، و طرفداری و پشتیبانی مردم از او در نجف، شکی باقی نگذاشت که منشأ هر دوی آن یک چیز است. برعکس موقعیتهای بعدی و بازگشت پرافتخار ایشان به تهران و متعاقب آن سقوط رژیم شاه که یک سال بعد رخ داد، باعث تحریک معاصران عراقی وی شد. الگوی امام خمینی (ره) باید تعقیب و تکرار می‌شد. حزب الدعوه جسارت لازم را یافته بود و از طریق انتشار مخفیانه نشریه خود «صوت الدعوه» فعالیت بیشتری یافت. سیدباقر صدر آن قدر به جریان حوادث اطمینان داشت که به صدور فتوا بر علیه عضویت در حزب بعث اقدام کرد، همانند دستور سیدمحسن حکیم بر علیه کمونیستها. این حرکت در واقع واکنش او نسبت به ریاست جمهوری صدام و منصب نظامی او به عنوان «فیلدمارشال» بود و نیز به معنای اعلام مخالفت با ادعای صدام محسوب می‌شد که خود را از نسل امام علی (ع) می‌دانست. در حالیکه روابط با رژیم تازه تأسیس امام خمینی (ره) به علت تذکیر تهران بر برکناری رژیم بعث و درگیریهایی که در طول مرزها رخ می‌داد، رو به وخامت می‌رفت، صدام دیگر نمی‌توانست صدر یا حزب الدعوه او را تحمل کند. لذا



باید بر علیه آنان شروع به مبارزه می‌کرد. در آوریا ۱۹۸۰، پس از سوء قصدی که به جان طارق عزیز، یکی از نزدیکترین همکاران صدام اتفاق افتاد و حزب الدعوه به عنوان مسئول این حرکت شناخته شد، صدر به همراه تعدادی از طرفدارانش از جمله خواهرش بنت الهدا دستگیر شدند. یک هفته بعد او اعدام کگردید و گفته می‌شد که خواهرش نیز به همراه او اعدام شده است. این اعدامها همراه با موج جدیدی از اخراج حدوداً ۱۰۰/۰۰۰ شیعه، که اموال آنان نیز مصادره شده بود، پیگیری می‌شد. بدین ترتیب جامعه عراق به طور کلی در محاصره قرار گرفته بود. این تحرکات همچنین مشخص می‌ساخت که اختلافات (میان دو کشور) ایران و عراق به صورت تصادعی پیش می‌رود و جنگ را اجتناب ناپذیر می‌ساخت.

برداشت صدام از موقعیت خود، و موفقیتی که در زمینه ایجاد یک هویت مشترک ملی عراقی به دست آورده بود، با شروع جنگ تقویت شد. گرچه سیاستهای بعثی بر افکار شیعیان تأثیر گذشته بود، اما آنان رهنمودهای امام خمینی (ره) و دولت ایران را نادیده گرفتند. دلیل این مسئله علی‌رغم ابهام دیدگاه‌های نویسندگان در این مورد ساده است. شیعیان عراق، که سرگذشت و تاریخچه‌ای متفاوت از شیعیان ایران دارند، مخالف آن بودند که هویت قومی و پیوند ملی آنان و (نیز) طرفداریشان از ملی‌گرایی عرب، از طرق تشکیلا سیاسی سنی به زیر سؤال برده شود. شیعیان عراق که از طریق شورش در برابر حکومت انگلستان در سال ۱۹۲۰، (نقشی) ابزاری در شکل‌گیری دولت جدید ایفا کردند (در این شرایط) خود را مواجه با نوعی تعارض می‌یافتند، (به این معنا) که نزدیکی مذهبی آنان با شیعیان ایران به زمینه‌ای برای اعمال تبعیض بر علیه آنان تبدیل شده است، بویژه با توجه به این امر که اهل تسنن تا پایان جنگ اول جهانی خود را عثمانی و ترک می‌پنداشتند. شیعیان همواره از عراق نبودند، اما همیشه طرفدار نظام عادلانه‌تر مشارکت در قدرت بوده‌اند. آنان بعد از رهایی از

محدودیت‌های نظامی عثمانی، دلیلی برای اینکه در کشور خود به عنوان یک گروه اکثریت، مورد تبعیض واقع شوند، نمی‌یافتند. برخی از رهبران آنان ممکن بود این احساس را داشته باشند که بهتر است از نفوذ ایرانیان در خصوص هدف (مذکور) بهره‌برداری کنند، اما خواهان تسلط ایران بر عراق نبودند، همانگونه که عملکرد سربازان شیعه در جنگ بر علیه ایران بوضوح نشان داد.

گرچه ادعا می‌شد که نبرد صدام بر علیه ایران یک پیروزی تاریخی بوده. اما ثابت شد که عملاً واقعه‌ای بی‌هوده و مضر بوده است. پس از ۸ سال نبرد مسلحانه، اقتصاد رو به وخامت رفت، چرا که با افزایش هزینه جنگ، سرانجام تخمین زده شد که ۳۰۰ میلیارد دلار برای آن صرف شده است. مردم ناامید گردیدند و آمار تلفات حدود ۲۵۰ هزار تا ۵۰۰ هزار نفر تخمین زده شد. هزینه بازسازی حدود ۲۳۰ میلیارد دلار برآورد شده است. علاوه بر آن، درآمد سالانه عراق از نفت به حدود ۱۳ میلیارد دلار برآورد شده است. علاوه بر آن در آمد سیالانه عراق از نفت به حدود ۱۳ میلیارد دلار کاهش یافت که به سختی نیازهای بودجه‌ای کشور را برآورد می‌سازد. همچنین عراق ۸۰ میلیارد دلار وام خارجی دارد.

بعد دیگر این جنگ ویران کننده، در مورد برداشت صدام نسبت به نبرد موفقیت آمیزش بر علیه ایران شکل می‌گیرد. وی انتظار داشت که جهان عرب از او نه تنها به عنوان یک قهرمان تقدیر کند، بلکه او را به مثابه ناجی خود تلقی کند. چرا که جنگ، در جهت مهار ایران و تهدیدات اسلامی ناشی از آن، پایان یافت. جنگ، تا آنجا که به وی ارتباط می‌یافت، برای آنان (اعراب) و در جهت دفاع از آنان انجام گرفت حمایتها و پشتیبانیهای مادی و معنوی که او در طی جنگ از اروپا و آمریکا دریافت کرده بود، او را متقاعد ساخته بود که غرب نیز بدهکار او است. کمکهای مادی اعراب، تسلیحات شوروی (سابق) و فن‌آوری غرب که در طی

جنگ، آزادانه در اختیار صدام قرار می‌گرفت، به او فرصت داد که ماشین جنگی عظیمی را همراه با سلاحهای شیمیایی، بیولوژیک، به طور بالقوه هسته‌ای ایجاد کند. به هر حال، صدام به دلیل سرزنشهای اعراب رو برگردان غرب از او و احساس آسیب‌پذیری اقتصادی در خصوص فشارهای ناشی از سیاستهای معطوف به صنعت نفت، سقف تولید و سازوکار قیمت‌گذاری آن، برای افزایش شوزن و اعتبار سیاستهای منطقه‌ای و بین‌المللی عراق، راهی خصمانه را انتخاب کرد. صدام تولید کنندگان نفت عرب را ریشخند کرد، هشونت غرب را به دلیل اعدام خبرنگار بی‌گناه، فرزند بازوفت، تحریک کرد، حادثه ابر توپ و چالشهای سلاحهای هسته‌ای و تهدید او در مورد سوزاندن نیمی از اسرائیل با استفاده از تسلیحات شیمیایی دوگانه، تماماً در عرض چند ماه اتفاق افتاد و سپس دستور داد که ارتش عراق در ۲ اوت ۱۹۹۰ وارد کویت شود.

با وجود اینکه میلرومیلروی به این مسئله (فقط) اشاره کرده‌اند و کارش وراتسی نیز به طور خلاصه به آن می‌پردازند، سالیجر و لاورنت تمامی کتاب خود را به تهاجم عراق به کویت و نبرد شدید و چشمگیر برای آزادی آن، اختصاص داده‌اند. کتاب آنان تحت عنوان «پرونده محرمانه» حکایت‌کننده داستانی تأسف انگیز در مورد محاسبات اشتباه، سوء تفاهم و قطع ارتباطات است و در واقع به نظر می‌رسد که برای مؤلفین هیچ رازی پنهان نبوده است. این کتاب نمایانگر اغتشاش و بی‌اعتمادی است که بر رهیافت رهبران عرب نسبت به این بحران، تسلط داشت و حتی بیش از جنگ ایران و عراق، موجبات جدایی آنان را از هم فراهم آورده بود. این کتاب افشاکننده زودباوری و نیرنگهای گوناگون مقامات وزارت خارجه امریکا، احساس خطر و عدم ابتکار فرانسویها و همین‌طور زبان بازی روسهاست. صدام در جهت دستیابی به اهداف خود، به سودجویی از توازن منطقه‌ای و بین‌المللی قدرت متوسل شد. توانایی او برای تحریک فضای حاکم بر توازن مزبور، به

علت وقوع تحولات اساسی در زمینه هدایت امور بین‌المللی بعد از پایان جنگ سیرد و فروپاشی اتحاد شوروی (سابق) تضعیف شده بود. رئیس‌جمهور امریکا، بوش، ممکن است که در زمینه موفقیت دیپلماسی شخصی خود در مورد ترغیب ائتلاف بین‌المللی به جنگ علیه صدام، ادعای پیروزی کند، اما جنگ باعث شد که عراق به «میدان کشتار» خاورمیانه تبدیل شود.

به نظر می‌رود که تمامی این مؤلفین بر این اعتقادند که نفت و منابع مالی موجبات (چنین حرمتی را از سوی) صدام پدید آورده است. به هر حال، حاکم عراق بیشتر از همه طالب قدرتی بود که کنترل بر ۲۰ درصد از منابع نفتی جهان را در اختیار می‌گرفت. الحاق کویت برای عراق این امکان را فراهم می‌آورد که با عربستان رقابت کند و بدین ترتیب اپک را زیر سلطه درآورد و سیاست قیمت‌گذاری آن را در اختیار بگیرد. صدام حتی به کاردار آمریکا در بغداد پیشنهاد کرد که قرار گرفتن عراق در جایگاه عربستان سعودی در اپک به نفع آمریکا و غرب خواهد بود، چرا که باعث ثبات بیشتر در بازارهای نفتی خواهد شد. همکاری نزدیک میان عراق و آمریکا در جنگ ایران و عراق، صدام را متقاعد ساخته بود که رژیم وی تبدیل به قدرتی شده است که به باید به عنوان شریک بالقوه‌ای برای آمریکا در سطح منطقه، مورد توجه قرار گیرد، بویژه اینکه قدرت اتحاد شوروی (سابق) رو به افول بود. این جاه‌طلبی، فراتر از توانایی او بود که تنها چیزی که «مادر امامی نبردها» پدید آورد، ناراحتی و تأسف خساراتی فاجعه آمیز و کشته شدن بیش از ۱۵۰ هزار نفر بود.

صدام پس از ۲۴ سال قدرت، که سیزده سال آن به عنوان حاکم مطلق عراق سپری شد، موفقیت چندانی بجز در مورد توسعه مرگ و میر و نابودی، به دست نیاورده است. حاکم دائماً از حضور و مراقبتی مطلق برخوردار است. «تاق پیروزی» که قبل از پایان جنگ با ایران صدام خود طرح اولیه آن را تهیه کرده و

دستور ساخت آن را داده بود، یادبودی زشت و اثر هنری کاذبی است. این بنای عجیب، به شکل بازوان خود صدام از آرنج به بالاست و در هر دست شمشیری که ۴۰ برابر اندازه معمولی است، قرار گرفته است که رو به روی هم قرار دارند. بنای مذکور در ورودی به زمین وسیع رژه بغداد را تشکیل می‌دهد. این یادبود، یادآور پیروزی صدام و نیز اقتدار اوست که «احتمالاً به دلیل وجود هماهنگی میان انگیزه، شکل فیزیکی و تناسب با واقعیت، از ابهت بیشتری برخوردار است.»

هدف از ایجاد ارتباط میان حمورابی، (امام) علی (ع) سعدبن ابی وقاص و دیگران، بسادگی این است که صدام برخوردار از خصوصیات تمامی آنان است و لذا از همه آنان نیز بزرگتر است. به طور هلاسه او قرار است که فردی باشد که تمامی ایرانیان را شکست داد و تنها کسی است که می‌تواند اسرائیل را مقهور ازد و در عین حال، عراقیها مجبور به تحمل قدرت عظیم رهبر خود هستند و واقعیت وجود او را باید بدون طرح هیچ گونه انتقادی در نظر داشته باشند و تا حد «پرسش» او را ارتقاء دهند. همان گونه که آینده این یادبود در ابهام و تردیدی باقی مانده است نمی‌توان به این مطلب اطمینان داشت که آیا مردم عراق نیز به توقعات مذکور عمل خواهند کرد یا خیر. یادبود پایدارتر از صدام، احتمالاً همان خواهد بود که ژنرال نور من شورانسکف، فرمانده نیروهای ائتلافی در خلیج فارس)، پس از جنگ کویت در مورد وی گفت: «او نه استراتژیست است و نه در زمینه هنرهای عملیاتی آموزش دیده، او نه یک کارشناس تاکتیک است و نه یک ژنرال، او حتی یک سرباز نیست، بجز این مسائل او یک نظامی بزرگ است.»